

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 26/07/1385

حنفی ها:

فقه حنفي در حقيقت بنيانگذارش ابوحنيفه است، متولد سال 80 هجري و متوفي 150 هجري. در اوائل حكومت بني العباس كه اساس تبليغ عباسين بر محور احياء آثار اهل بيت و دعوت و شعارشان هم دعوت به الرضا من آل الرسول بود. و در برابر معاويه هم مقاومت كردند و مردم هم آنان را كمك كردند به عنوان دفاع از اهل بيت پيغمبر و مبارزه با دشمنان آن ها بوده است؛ گرچه خصيصين كه خدمت امام صادق عليه السلام كه مي رسيدند و از حضرت كسب تكليف مي كردند، حضرت نفي مي كرد از اين كه بخواهند در امور سياسي دخالت كنند و حتي شعري منسوب به يكي از بزرگان هست كه مي گويد:

يا ليت ظلم آل امية قد دام لنا و عدل بني العباس في النار

اي كاش همان ظلم بني اميه ادامه پيدا مي كرد و عدالت بني العباس در آتش مي افتاد.

روي اين جهت كه دودمان بني العباس به نام احيايي تراث اهل بيت قيام كردند، اين ها بر خلافت دودمان بني اميه نسبت به علما و بزرگان ارزش قائل بودند و دربار بني العباسي مملو از علما بود. از جهت ديگر با توجه به اين كه شعارشان احياء تراث اهل بيت بود، تنها كسي كه در مقابل معارض بود، آقا امام صادق عليه السلام بود لذا اين ها با هزاران لطايف الحيل تلاش كردند مردم را از توجه به ساحت آقا امام صادق عليه السلام منصرف كنند. در حوزه فرهنگي به سراغ ابوحنيفه، در حوزه سياسي بعضي از افراي كه منسوب به آقا امام صادق عليه السلام؛ مثل پسر

عموها، برادران رفتند، شاید قضیه فرقه اسماعلیه هم آن همه شهرت جهانی در مدت کوتاهی پیدا کرد از همین سیاست بوده و در یک جمله عرض کنم که آقا امام صادق علیه السلام که می خواهد وصیت کند، یکی از اوصیای خود را منصور دوانقی معرفی می کند. و از میان چهار وصی ایشان یکی از آن ها امام موسی بن جعفر علیه السلام است؛ چون منصور قسم خورده بود که هر کس را که امام صادق به عنوان وصی معرفی کند، خواهد کشت. نامه نوشت به والی مدینه که وصیت نامه امام صادق علیه السلام را سریعاً برای ما بفرستید تا بینم وصی او کیست تا دستور قتل او را صادر کنم. این نشان می دهد از عمق اختناق، از عمق فشاری که بر امام علیه السلام و یا بر شیعیان در آن عصر بوده است.

دو نفر از روایت که یکی از آن ها هشام بن حکم است، می گوید که ما می رفتیم ببینیم که امام بعد از امام صادق کیست، سرگردان بودیم، گفتند یکی از کسانی که ادعای امامت می کند، عبدالله افطح است، رفتیم منزل او مسائلی را از او سؤال کردیم، دیدیم جواب های که به ما می دهد، اصلاً با روح شریعت نمی سازد. این راوی ها یک عمر پای درس امام صادق و امام باقر علیهما السلام نشسته بودند و می گفتند که این عبدالله افطح پرت و پلا می گفت و ضد و نقیض حرف می زد.

از منزل او بیرون آمدیم، سرگردان بودیم به طرف کدام فرقه برویم، تا این که یک آقای آمد و با دستش اشاره کرد که دنبال من بیایید، بعد من احساس کردم که یکی از جاسوسان حکومت است که می خواهد ما را به استخبارات و سازمان امنیت منصور دوانقی ببرد. به رفیقم گفتم شما برو دنبال کارت چون بامن کار دارند. ما آمدیم از این کوچه به آن کوچه تا یک دری باز شد، متوجه شدم که منزل آقا امام موسی بن جعفر علیه السلام است حضرت فرمود: الی الی لا الی المرجئه و لا الی القدریه.

رفتم نشستم و مسائل را سؤال کردم دیدم که مطالبی که امام می گوید دقیق است و با آن چه که از امام صادق و امام باقر علیهما السلام شنیده بودیم همخوانی دارد. مسائل مختلف مطرح کردم و دیدم که دریای مواجی از علوم الهی است. کاملاً قلبم آرام شد و عرض کردم که آقا جان اجازه می دهی که من هم این قضیه را به دیگران بگویم که انحرافی نروند، حضرت اشاره کرد به گردنشان که گفت اگر به دیگران بگویی، جز ذبح چیزی دیگر نیست. شما را می کشند؛ مگر این که به افرادی که از هر جهت از آن ها خاطر جمع هستید و هیچ مشکلی ندارد، به آن ها می توانید بیان کنید.

این وضع اواخر عمر امام صادق علیه السلام است. از همین قضیه دکان فقاقت ابوحنیفه تأسیس می شود و او را می آورند به طرف منسب قضاء، مخصوصاً در زمان هارون الرشید. و در این قضایا دو تا از شاگردان برجسته ابوحنیفه؛ مثل ابویوسف که از شخصیت های برجسته شاگردان ابوحنیفه بود. و شیبانی، این دو نفر بعد از ابوحنیفه در دولت عباسی منصب قضاوت را به عهده گرفتند و تا توانستند در نشر افکار و آراء ابوحنیفه تلاش کردند. حتی در کل بلاد عراق، ایران، شام و مصر، در مدت خیلی کوتاه مکتب فقهی ابوحنیفه به عنوان یک مکتب فقهی پویا مورد قبول جامعه شد و مردم غیر از فقه ابوحنیفه هیچ فقه دیگر را آموزش نمی دیدند؛ چون در حکومت و در قوه قضائیه معیار قضاوت برای قضات فقه ابوحنیفه بود و مردم مجبور بودند که اگر نزاعی بین آن ها در می گیرد؛ چه فقهی و چه حقوقی، به محکمه بروند. محکمه هم آقای قاضی جز مکتب فقهی ابوحنیفه هیچ چیزی نمی داند، نه کاری به کتاب دارد و نه به سنت فقط می گوید که ابوحنیفه این چنین گفته است، و من بر محور فقه ابوحنیفه قضاوت می کنم لا غیر. حتی آقای ابن عبد البر از شخصیت های علمی اهل سنت است، صاحب کتاب الاستیعاب، کتابی دارد که اخیراً چاپ شده است به نام الانتقاء فی فضائل الثلاثة الاثمة الفقهاء، در این کتاب ص 145 شروع کرده است در رابطه با ابوحنیفه مطالب مفصلی را بیان کردن، حتی از قول ابوحنیفه نقل می کند: «رأيت في المنام كأنني نبشت قبر النبي و اخرجت عظامه

فاحتزنتها» در خواب دیدم که قبر نبی مکرم صلی الله علیه وآله را نبش کردم و استخوان های حضرت را بیرون آوردم و به هم دیگه می کوبیدم، «فهلتنی هذه الرؤیا» این خواب مرا سرگردان و سراسیمه کرد و دلهره گرفتم و «رحلت الی ابن سیرین» رفتم پیش بزرگ معبر خواب «فقصتها علیه فقال ان صدقت الرؤیا فأحییت سنة رسول الله محمدا صلی الله علیه وآله « اگر این خواب درست باشد، سنت پیغمبر را تو احیا می کنی.

یا مثلا تعبیری دارد که از خود ابوحنیفه نقل می کنند که اگر پیغمبر زنده بود، قول مرا انتخاب می کرد و قول خودش را کنار می گذاشت. امثال این حرف ها در باره ابوحنیفه زیاد گفته اند. ولی یک نکته دیگری هم هست که وقتی فقه مالکی آمد روی کار و بعد از او فقه شافعی و بعد هم فقه احمد بن حنبل، همه شروع کردند علیه ابوحنیفه تلاش کردن. حتی خود بخاری، متوفای 256 هجری از آن مخالفین سر سخت ابوحنیفه است. در تاریخ کسی به اندازه بخاری ابوحنیفه ضربه نزده است؛ از اول تا آخر بخاری طعن های شدیدی بر ابوحنیفه و فقه ابوحنیفه دارد و خود خطیب بغدادی که خودش اهل حدیث است و مخالف اهل رأی و اجتهاد است، در جلد 13 تاریخ بغداد بیش از یک صد روایت در مذمت ابوحنیفه آورده است. من گمان نمی کنم حتی در باره یزید و شمر این اندازه روایت بر مذمتش آمده باشد؛ حتی در باره خود ابلیس، این قدر مذمت به این تندی ندارند. من یکی دو مورد را بخوانم:

خطیب از مالک بن انس نقل می کند:

كانت فتنة ابي حنيفة أضّر علي هذه الامة من فتنة إبليس.

تاریخ بغداد، ج 13، ص 369

ضرر فتنة ابوحنیفه بر امت اسلامی بیش از فتنه شیطان بود.

باز از خود مالك نقل مي كند در صفحه 401، مي گويد:

ما ولد في الاسلام مولود أشأم من ابي حنيفة.

در اسلام فرزندي شوم تر از ابي حنيفة به دنيا نيامده است

يا از سفیان ثوري نقل مي كند:

ما ولد في الاسلام، أضّر من أبي حنيفة.

همان، ص 99

و از فقهاي ديگر كه مي گويد پيش سفیان ثوري بوديم،

اذ جاء نعي ابي حنيفة فقال الحمد لله الذي أراح المسلمين عن ابي حنيفة لقد كان ينقض غر الاسلام عروة عروة ما

ولد مولود أشأم علي اهل الاسلام من ابي حنيفة.

همان 398

باز همين تعبير از از اوزاعي نقل مي كنند كه او هم از كساني است كه صاحب مكتب فقهي و از فقهاي برجسته اهل

سنت است. الآن هم فقهاي اهل سنت اگر در يك مسأله فقهي نقل اقوال كنند، نظريه سفیان ثوري و اوزاعي را نقل

مي كنند.

يا از خود بخاري نقل مي كنند:

كان مرجئا.

يا از شريك نقل مي كنند كه: اگر در يك قبيله يك خمار و شراب خواري باشد بهتر است و ارزشش بيشتري است تا در آن قبيله ابوحنيفه يا ياران او باشند.

خطيب از يونس بن اسباط نقل مي كند كه:

قال ابوحنيفه: لو ادركتني رسول الله و ادركته، لأخذ بكثير من قولي.

همان، ص 386

بعد جالب است كه يك تعبيري دارد كه خيلي شنيدني است: از اسحق از عمرو بن ميمون نقل مي كند كه ما در يك مجلسي بوديم يكي گفت در اين مسأله فقهي نظريه عمر بن خطاب اين است، بعد نقل مي كند كه گفت: مراد شما از اين قضيه چيه كه ما مي گوييم فلاني مي گويد نظر عمر بن خطاب اين است، نظر ابوبكر اين است و نظر فلان صحابي اين است؟ من گفتم كه من مي خواهم رأي ابوحنيفه را نقل مي كنم. گفت: خاك بر سرت. من نفهميدم كه «خاك بر سرت» يعني چه تفسيرش را سؤال كردم كه گفت: «تراب علي رأسك».

و از عبد الله مبارك نقل مي كند بر اين كه گفت كتابي كه در رابطه با حيل آورده است: كلها كفر.

همان، ص 304

از سفیان ثوري نقل مي كند:

استيب ابوحنيفه من الكفر مرتين.